



• دکتر حسنا محمدزاده
شاعر و پژوهشگر ادبی

تأملی در غزل نو مذهبی با خوانش اثری از سعید مبشر

رهاتر از تاریخ و جغرافیا

به تمام این‌ها، اثرش حاوی پیام باشد و صرفاً به قصد انگیزش عاطفی و هیجانی مخاطب سروده نشده باشد. مخصوصاً وقتی باین گزاره‌های استهزایی تأمل برانگیز مواجه می‌شویم:

من از کدام گروه من از کدام سپاه
من از کدام نژادم؟ من از کدام تبار؟

و این سوآلی است که بسیاری از ما باید از خودمان پرسیم و محک بزیم که اگر قرار باشد سفری در زمان داشته باشیم، در کدام صف خواهیم ایستاد؟... چنین تأملی باعث می‌شود روی بسیاری از رویکردهای مان -مخصوصاً رویکردهای تندروانه مذهبی- تجدید نظر کنیم، چرا که حسین بن علی و یارانش رانه کافران، بلکه همان‌ها کشتند که از همه بیشتر ادعای مذهب داشتند. نکته قابل توجه دیگر این است که شاعر کوشیده تا خیال‌انگیزی شعرش، واقعیت را تحت الشعاع قرار ندهد و در عین پرهیز از صراحت، گفتنی‌هایش را به شعر درآورد: «و هب می‌آید و اشهد گفته می‌داند/ که جز به خون نرود هیچ پرده‌ای به کنار/ برای سیر کدام آسمان شتابان است/ که پر گشوده چنین شاه ذوالجناح سوار»

«مبشر» در پاره‌هایی از شعر، با نگاهی وحدت وجودی، شاخص‌ترین اولیاء را در وجود حسین بن علی (ع) خلاصه کرده است:

«که چشم نافذ عیساست پشت پلک حسین/ که رأس شامخ یحیاست زیر آن دستار/ که مهربانی احمد دوباره آمده است/ که بازوان علی بازگشته در پیکار/ خلیل و آتش نمرود را ببین از نو/ ولی حدیث گلستان نمی‌شود تکرار»

و این سیر روایی با بسته‌شدن درجهٔ زمان و بازگشتن شاعر به روزگار خودش به اتمام می‌رسد:

«سلام می‌دهم و می‌برد به خواب مرا/ نسیم سرخوش عطری سرشته با تن یار/ در انزوای اتاقم به هوش می‌آیم/ کنار کاغذ و بشقاب و چند پاره انار»

روایتی که با «صدای قرمز شیپور» اوج گرفته بود با «پاره‌های انار» به انتهای می‌رسد و یقیناً پشت این انتخاب، زیبایی‌شناسی هدفمندی نهفته است که می‌تواند ذهن مخاطب را به سمت دلخون بودن هنوز و همیشه جهان از این اتفاق سرخ و زنده بودن آن در دل تاریخ، سوق دهد.

مهم‌ترین برگ برندهٔ این شعر در کنار خیال‌انگیزی آن و آشنایی شاعر به زیر و بم واقعهٔ عاشورا، شیوهٔ خاص روایت‌پردازی اوست که آن را به اثری قابل توجه در حوزهٔ شعر نو مذهبی بدل کرده است. در این روایت، شاعر به مفاهیم مدنظرش صرفاً با نگاه تاریخی نپرداخته است، بلکه با نگاهی گسترده‌تر از محدودهٔ تاریخ و جغرافیا توانسته آن را برای نسل امروز به تماشا بگذارد.

در کشاکش است و چکیدهٔ آن می‌تواند دنیای وهم‌آلود انسان سردرگم امروز را به نمایش بگذارد:

«میان آینه‌ها می‌دوم به سمت فرار/ اتاق پیله به دورم تنیده از دیوار/ به قبر کوچک من بی‌سبب گذاشته‌اند/ در بدون کلیدی به نام سنگ مزار/ کجای زندگی‌ام را به گل جسور شدم/ که چشم پنجره افتاد در مسیر غبار/ به تخت خواب می‌افتم مگر که بستن چشم/ مرا عقب ببرد در زمان شبیه قطار»

در ادامه، راوی - شاعر با کمک قطار زمان به روز عاشورای سال ۶۱ هجری سفر می‌کند:



«درست رأس اذان ایستاده ساعت شمس/ و بین دجله فرات آسمان گرفته قرار/ صدای قرمز شیپور جنگ می‌آید/ کشیده خنجر خود را خزان به قتل بهار/ دو لشکرند؛ یکی قبله‌گاه حور و ملک/ از آن یکی خود ابلیس هم در استغفار/ دو لشکرند؛ یکی لا اله الا الله/ یکی فما لهم الا السقر و بئس الدار».

در «صدای قرمز شیپور» گرفته که با برانگیختگی حس‌های مخاطب، ادامهٔ خونین ماجرا را یادآور می‌شود تا توصیف متفاوت لشکرهای روبروی هم، یکی به لشکر «لا اله الا الله» و دیگری به لشکر «فما لهم الا السقر و بئس الدار» که علاوه بر توصیف و تلمیح، حاوی این پیام است که اولی چیزی جز خاندان‌درد و دومی چیزی جز فقر و بدبختی.

نوگرایی در غزل مذهبی، آنجا اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که شاعر «نگاه نو»ش را فقط به خیال‌انگیزی متفاوت (چیزی که در غالب شعرهای مذهبی کمتر سراغ داریم) اختصاص نمی‌دهد یا فقط به مدح و مرثیه نمی‌پردازد، بلکه می‌کوشد تا در عین پرداختن

نگاهی گذرا به سیر تطوّر ادبیات فارسی، بعد از تولد جریانی به نام «شعر نو»، گواهی می‌دهد که بازتاب مفاهیم مذهبی در قالب‌های شعری نو، آنقدر کم‌رنگ است که نمی‌توان از نام‌های متعدد و از آثار متنوعی در این زمینه یاد کرد. حتی شاعرانی که در قالب‌های نو طبع آزمایی کرده‌اند، موقع بازتاب مفاهیم دینی و مذهبی در شعر، بیشتر به سمت قالب‌های سنتی و فضای موزون و مقفای آن می‌روند و کمتر کسی جسارت هنجارشکنی در ژانر مذهبی و عرضهٔ الگوهای نوین در این عرصه را دارد.

آسیب جدی شعرهای مذهبی، فقدان منظر تازه است. این آسیب تقریباً در شعرهای مذهبی تمامی دوره‌ها دیده می‌شود و درست به همین خاطر است که شعرهای مذهبی انگشت‌شماری توانسته‌اند به خاطر داشتن نگاهی دیگرگونه به موضوعی واحد، از حصار قرن‌ها بگذرند و ماندگار شوند. اما مهم‌تر از پیوند زدن مفاهیم مذهبی با قالب‌های نو، مدرن‌سازی قالب‌های کهنی چون غزل است.

سردمداران غزل نو چنین کردند. کسانی چون: سیمین بهبهانی، منوچهر نستان، حسین منزوی و محمدعلی بهمنی با نگاهی دیگرگونه به قالب ظاهراً ایستایی چون غزل، جهانی کاملاً تازه و متفاوت از دل آن بیرون کشیده‌اند، اما کمتر شاهد بوده‌ایم که شاعری موقع سرودن در باب موضوعات مذهبی در قالب غزل، کاملاً نوگرا باشد. چیزی شبیه نگاه «سعید مبشر» در غزل عاشورایی‌اش.

از همان ابتدای غزل او با روایتی متفاوت از زبان شاعر و در زمان حال مواجه می‌شویم، این تفاوت از آنجا نشأت می‌گیرد که روایت بین فضایی واقعی و فراواقعی

۱۷۵

از تمام روشنایی‌ها

حمیدرضا شکارسری



خوانش شعری از علی داودی

تشبیه مرکب

«نیمه شب روانه گشت
از مدینه
با شتاب
تا به ظهر کریلا رسید
آفتاب»^۱

هیچ چیز جلودار تخیل شاعر نیست؛ مگر منطق درونی متن و چهارچوب‌هایی که در ذهن بشر برای فهم سخن تعبیه شده است. کار شاعر، چیزی نیست جز به هم زدن نظم و ساختارهای آشنا، عادی و روزمره جهان.



در برخی سبک‌ها و نحله‌های ادبی، ساختار روزمره زبان به هم می‌ریزد تا از صورت‌آشنای زبان کاربردی آشنایی زدایی شود، اما در برخی دیگر از رویکردهای ادبی، هنجارهای صوری زبان دست نخورده باقی می‌ماند و درونه زبان دستخوش تغییر و تحول می‌شود.

شعر عاشورایی «علی داودی»، نشانه‌شناسی ساده‌ای دارد. چرا که کلمات خاص را حذف نکرده و عیناً در متن آورده است؛ اما ضمن برجسته کردن زبان در صورت خود، همزمان در درونه زبان نیز قوانین و منطق علمی رویدادهای روزمره را به هم ریخته است.

شعر او نیمایی است، ولی با بهره‌گیری ویژه‌اش از عروض، حتی می‌توان گفت به سواحل یک بحر طویل هم رسیده است! این شعر را می‌توان از سطر اول تا آخر، یک نفس با وزن فاعلات فاعلات فاعلات... خواند.

این وزن جوهری و اتصال خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه سطرها به یکدیگر، به خوبی مفهوم سفر را القا می‌کند و متن را به اجزایی زبانی می‌رساند. حال آن که او می‌توانست با تبدیل کلمه «گشت» به «شد»، متن را کاملاً نیمایی نماید و از تبدیل آن به بحر طویل جلوگیری و روح «نیما» را شاد نماید! شاعر همچنین از تأثیر مضاعف قافیه‌سازی در متنی موزون غافل نشده و با تقابل شتاب و آفتاب، نوشتار خود را از نظر موسیقایی غنی‌تر ساخته است.

از سوی دیگر، داودی سفر امام حسین (ع) را به حرکت خورشید در طول شبانه روز تشبیه کرده است. این تشبیه، تشبیه ساده‌ای نیست.

زیرا در دل آن چند تشبیه دیده می‌شود. تشبیه امام به خورشید، تشبیه سفر امام به گردش روز و شب، تشبیه جهان ظلم به شب و تشبیه جهان رهایی و رستگاری به ظهر ...

کلیت این شعر، یک تشبیه مرکب، تو در تو و چندوجهی است. ضمن آن که می‌توان رد پای روشن‌سنایی چون استعاره و تشخیص را هم در این شعر پرتفاقی مشاهده کرد.

۱- شبیه، علی داودی، شهرستان ادب، ۱۴۰۱، ص ۵۵

غزلی عاشورایی از سعید مبشر

میان آینه‌ها می‌دوم به سمت فرار
اتاق پیله به دورم تنیده از دیوار
به قبر کوچک من بی‌سبب گذاشته‌اند
در بدون کلیدی به نام سنگ‌مزار
به تخت خواب می‌افتم مگر که بستن چشم
مرا عقب ببرد در زمان شبیه قطار:
درست رأس اذان ایستاده ساعت شمس
و بین دجله فرات، آسمان گرفته قرار
صدای قرمز شیپور جنگ می‌آید
کشیده خنجر خود را خزان به قتل بهار
دو لشکرند؛ یکی قبله‌گاه حور و ملک
از آن یکی خود ابلیس هم در استغفار

دو لشکرند؛ یکی «لا اله الا الله»
یکی «فما لهم الا السقر و بئس الدار»
به شرق می‌نگرم؛ آسمان صف در صف
به غرب می‌نگرم؛ شوره‌زار ناهموار
من از کدام گروهم؟ من از کدام سپاه؟
من از کدام نژادم؟ من از کدام تبار؟
طنین بانگ حبیب است در تیاتب جنگ
صلای گرم زهیر است در کشاکش کار
زره گشوده و از دور می‌رسد عابَس
کبوتری شده اینک بدون بند و حصار
و هب می‌آید و اشهد گفته می‌داند
که جز به خون نرود هیچ پرده‌ای به کنار
برای سیر کدام آسمان شتابان است؟
که پر گشوده چنین شاه ذوالجناح سوار

که چشم نافذ عیساست پشت پلک حسین
که رأس شامخ یحیاست زیر آن دستار
که مهربانی احمد دوباره آمده است
که بازوان علی بازگشته در پیکار
خلیل و آتش نمرود را ببین از نو
ولی حدیث گلستان نمی‌شود تکرار
سلام بر شهدائی که گفته‌اند درود
بدون هیچ تعلل به ترک دار و دیوار
چقدر رأس مبارک نشسته بر سر نی
چقدر شاخهٔ طوبی رسیده است به بار
سلام می‌دهم و می‌برد به خواب مرا
نسیم سرخوش عطری سرشته با تن یار
در انزوای اتاقم به هوش می‌آیم
کنار کاغذ و بشقاب و چندپاره انار